



معاونت آموزش متوسطه

کارشناسی تکنولوژی و گروه های آموزشی

گروه آموزش زبان و ادبیات فارسی دوره اول متوسطه

نگارش پایه نهم

درس چهارم (فضا و رنگ نوشته را تغییر دهیم.)

مدرس: هدیه مرادی

با نظارت علمی سرگروه آموزشی، آقای ولی کیانی پور

سال تحصیلی:

۱۳۹۹ - ۱۴۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هست کلید در حکیم



چکیده درس چهارم

نوشته ها هم، رنگ ها و فضاهاى متفاوتى دارند. دو گونه از فضاهاى اصلى و رایج نوشتن عبارتند از:

*** فضای غیر طنز * فضای طنز**

هر کدام از این فضاها، موضوعات اساسی را با حسّ و حالى متفاوت بیان می کنند. نویسندگان، شیوه هاى به کار می گیرند تا نوشته آنها، حال و هوای طنزآمیز پیدا کند.

طنز فقط برای سرگرمی و خندانیدن نیست، بلکه هدف آن نشان دادن زشتی ها و برجسته سازی ناراستی هاست. خنده طنز، خنده ای تلخ و دردناک است که باعث سرزنش و تنبّه فرد مورد انتقاد می شود.

شیوه هاى که برای نوشته طنز آمیز کاربرد دارد، عبارتند از:

- ۱- چهره، حالات، رفتارها و خصلت هاى اشخاص را به شکلى اغراق آمیز، توصیف می کنند.
- ۲- مسائل بی اهمیت را برجسته می کنند و آن را گسترش و کش می دهند.
- ۳- از آثار ادبی کهن تقلید و مسائل امروزی را با همان زبان و سبک قدیمی بیان می کنند.
- ۴- حوادث و وقایع را جا به جا می کنند.
- ۵- به کمک بازی با کلمات، لطایف و نکات دلچسب و جذّابی به وجود می آورند.
- ۶- غلط هاى املاى و افعال بی ربط به کار می برند.

فضا و رنگ نوشته



فضای طنز

فضای غیر طنز

نوشته

فضای غیر طنز

فضای طنز

اکنون نوشته‌های زیر را می‌خوانیم و فضای آنها را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم:

◀ **یک** «نخل، درخت مقدّسی است. وقتی نخلی قطع می‌شود، گویی انسانی به قتل رسیده است و این به خاطر شباهت بسیار نزدیک و جالبی است که این درخت به انسان دارد. درخت نخل در شانزده سالگی بالغ می‌شود و ثمر می‌دهد و دندان نخل، در پیری می‌ریزد.

اگر هنگام جابه‌جایی، سر نخل صدمه ببیند، خشک می‌شود، چون در سر نخل ماده‌ای وجود دارد که همانند مغز آدمی است. درخت نخل، مثل آدم‌ها در آب خفه می‌شود و اگر آب از سر نخل بگذرد، مرگ او حتمی است.

اگر چوب نخل را بسوزانیم، هیچ زغالی ندارد و تنها از آن، خاکستر باقی می‌ماند؛ مثل آدمی. نخل‌ها هم مثل آدم‌ها گیسو دارند. «لیف نخل» حکم موی سر نخل‌ها را دارد. واحد شمارش نخل‌ها مانند انسان «نفر» است؛ یعنی نخل‌ها را این‌گونه می‌شماریم: یک نفر نخل، ده نفر نخل، صد نفر نخل و از همه اینها جالب‌تر اینکه در داستان‌ها و روایت‌ها، نخل‌ها را درختانی عاشق پیشه می‌دانند. آنها مثل آدم‌ها به هم مهر می‌ورزند.

◆ **اخلاق ناصری، با تغییر و نقل به مضمون**

◀ **دو** قبل از اینکه بابام آقای چرخشی بشود، آن موقع که چهل و نسی داتم چند سالش بود، کم‌کم موهایش ریخت و ذره ذره کچل شد. بابام سخت تلاش می‌کرد جلوی ریزش آخرین تار مویش را بگیرد و به توصیه مامان که بعدها، به مامان چرخشی معروف شد، زرده تخم مرغ روی سرش گذاشت و سراغ دکترهای پوست و مو رفت؛ اما در یک بعد از ظهر فراموش نشدنی که ناگهان باد تندی وزید، آخرین تار موی بابا از کلاهش کنده شد و چرخ زنان آمد و آمد و افتاد زمین. چرخان که خواهرم باشد، دوید و تار موی بابام را برداشت. بابام گفت: «باید نگهش دارم، می‌خوام قابش بگیرم، برای یادگاری.»

و ناگهان کلاهش که مثل کف دست، صاف صاف شده بود و مثل تورافکن برق می‌زد، به خارش افتاد و خارید و خارید و بابام هی چرخید و چرخید و هی سرش را خاراند و خاراند تا کلاهش مثل لبو شد....

◆ **خانواده آقای چرخشی**

نمونه هایی در مورد شیوه های که در نوشته های طنز آمیز کاربرد دارد:

۱. چهره، حالات، رفتارها و خصلت های اشخاص را به شکلی اغراق آمیز، توصیف می کنند.

◀ **یک** دیدم چشم بد دور، مصطفی، ماشالله، واتر قیده اند، قدش درازتر و دک و پوزش کریه تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده ای بود که همان ساعت در دیگ، مشغول کباب شدن بود. از توصیف لباسش بهتر است بگذریم؛ ولی همین قدر می دانم که سر زانوهای شلوارش، از بس شسته بودند، به قدر یک وجب خورد رفته بود، چنان باد کرده بود که راستی راستی تصوّر کردم، دو رأس هندوانه از جایی کش رفته و در آنجا مخفی کرده است!

◆ **کباب غاز**

۲. مسائل بی‌اهمیت را برجسته می‌کنند و آن را گسترش و کش می‌دهند.

◀ (دو) من آقای «این‌جوری» هستم. اینکه چرا این جوری هستم. قصه‌اش خیلی طولانی است. راستش یادم نیست که چطوری شد که این جوری شدم. مادرم می‌گفت: «وقتی به دنیا آمدم، چنان جیغ‌هایی می‌کشیدم که همه یک صدا می‌گفتند: «این بچه چرا این جوریه؟» نه تنها از روز اول تولدم، این جوری بودم، بلکه بعدها هم این جوری ماندم. مثلاً هرچه به دستم می‌رسید، می‌کشیدم. از گوش برادرم گرفته تا سفره روی میز. مادر بزرگم وقتی این صحنه‌ها را می‌دید، می‌گفت: «وا! پناه بر خدا، این بچه چرا این جوریه؟» من که به کوهنوردی علاقه شدیدی داشتم و چون کوه دور و برم نبود، از سر و کول مهمان‌ها بالا می‌رفتم، اما آنها به جای آنکه من را تشویق کنند، می‌گفتند: «این بچه چرا این جوریه؟!» حالا فهمیدید؟ از بس به من گفتند: چرا این جوری می‌خندی؟ چرا این جوری حرف می‌زنی؟ چرا این جوری غذا می‌خوری؟ چرا این جوری می‌خوابی؟ چرا این جوری ... بالاخره من شدم یک آدم این‌جوری.

◆ آدم این‌جوری، با اندک تغییر

۳. از آثار ادبی کهن تقلید و مسائل امروزی را با همان زبان و سبک قدیمی، بیان می‌کنند.

◀ (سه) اسفندیار به چشم پزشکی تلفن زدند و نوبت خواستند. خانم منشی، جواب دادند: «وقت آقای دکتر تا شش ماه، پر شده و بعداً هم می‌رود خارج.» اسفندیار، آهی سرد از دل پرورد برکشید و گفت: «همشیره، تا شش ماه دیگر، چشم جهان‌بین من نابینا خواهد شد.» خانم منشی، گفت: «آن دیگر مشکل خودتان است؛ می‌خواستی دعوا نکنی.» اسفندیار گفت: «ما دعوا نکردیم، شاهد داریم، رستم با تیر دو شعبه، زده به چشمان. حکیم ابوالقاسم فردوسی هم شهادت داده، استشهاد محلی هم تماماً در کلانتری موجود است...»

◆ مجله گل آقا، س ۱۳۶۹، با اندکی تلخیص و تغییر

◀ **چهار** مرد ناشنوایی می خواست به عیادت همسایه بیمارش برود. با خود گفت: من که صدای ضعیف پیرمرد بیمار را نمی شنوم. پس بهتر است، از روی حدس و گمان با او سخن گویم؛ وقتی دیدم لبهایش تکان می خورد، می فهمم دارد احوالپرسی می کند آن گاه من نیز شروع به احوالپرسی می کنم.

من می پرسم: حالت چطور است؟ او خواهد گفت: خویم، شکر خدا بهترم. من هم می گویم: خدا را شکر و بعد می پرسم: چه خورده ای؟ او خواهد گفت: سوپ یا دارو. من می گویم: نوش جان. آن گاه من می پرسم: پزشک تو کیست؟ او خواهد گفت: فلان حکیم. من می گویم: قدم او مبارک است، طبیب توانایی است.

مرد ناشنوا، پس از اینکه این پرسش و پاسخ را در ذهن خود آماده کرد، به عیادت همسایه رفت و در کنار بستر مریض نشست و پرسید: حالت چطور است؟

- دارم از درد می میرم.

- خدا را شکر.

- چه می خوری؟

- زهر کشنده.

- نوش جان.

- پزشکت کیست؟

- عزرائیل.

- قدم او مبارک است.

بیمار وقتی حرف های مرد ناشنوا را شنید، حالش بدتر شد و فریاد زد: «این مرد،

دشمن من است؛ او را از خانه بیرون بیندازید.»

◆ **بازگردانی از مثنوی معنوی، مولانا**

۵. به کمک بازی یا واژه‌ها، لطایف و نکات دلچسب و جذابی به وجود می‌آورند.

◀ **پنج)** امدادگر ایرانی رسید به مجروحان عراقی. دلش برایشان سوخت. کوله‌اش را باز کرد و سرگرم پانسمان کردن زخم‌های مجروحان شد. تا اینکه رسید سروقت یک مجروح عراقی که کولی‌بازی در می‌آورد و نعره پشت نعره از حنجره بیرون می‌داد. امدادگر تشر زد که: «خفه خون بگیر ببینم. سرسام گرفتم. چه مرگته. تو که سالمی.» یک دفعه مجروح عراقی سر تکان داد و گفت: «لا، لا. انا جاسم. هذا سالم» و به سرباز کنارش اشاره کرد. امدادگر هم پقی زد زیر خنده.

◆ **رفاقت به سبک تانک**

ع. غلط‌های املائی و افعال بی‌ربط به کار می‌برند.

◀ **شش)** پدر، گوشم را گرفت و گفت: «باز که املا خراب کردی؟!» گفتم: «آخه خیلی سخته.» پدر گوشم را ول کرد و گفت: «زیون خارجی که نیست، زیون مادریه. من گفتم: «آخه من کلمات تشدیددار رو اشتباه می‌گیرم.» بابا گفت: «من موقعی که مدرسه می‌رفتم، دیکتم بیست بود.» مادر بزرگ، از توی اتاق گفت: «مادر جون، اتفاقاً دیکته پدرت خیلی ضعیف بود.» خواستم بخندم که بابا دفتر دیکته‌ام را روی میز انداخت و گفت: «مادر، این چه حرفیه می‌زنی؟»

مادر بزرگ، یک کاغذ تا شده آورد و داد دست من و گفتم: «این نامه باباته که از جبهه برا من فرستاده، بگیر بخون و صحیحش کن، ببین چند می‌گیره.» من شروع به خواندن کردم:

به نام خدا

با عرض سلام خدمت خانواده‌ی عزیزم، امیروارم که حال همگی خوب باشد. ملالی نیست
هنر دوری شما عزیزان. الان که این نامه را می‌نویسم، توی هنگ‌نوشته‌ام. چند روز پیش همله
بود. همدایی‌ها دشمن را گرفتیم و خیلی از آنها را اسیر کردیم. فکر نکنم تا عمر دارم دیگر به
شاک ما همپ نگاه کنند. تا چند روز دیگر به مرفس می‌آیم و...

از زور خنده دیگر نتوانستم بقیه نامه را بخوانم. بابا گذاشت تا خنده من تمام شد. آن وقت
گفت: «حالا پشت نامه را هم بخوان.» پشت نامه، توی یک مستطیل، با خودکار قرمز نوشته شده
بود: امیروارم، از غلط‌های املائی نامه قوشتان آمره باشد و عسایی قدریده باشی.

◆ **مهمان‌هایی با کفش‌های لنگه به لنگه**



فعالیت های نگارشی

◆ نوشته های زیر را بخوانید و نوع فضا و رنگ (طنز - غیرطنز) هر کدام را مشخص کنید.

یک) تمساح از محدود حیواناتی است که لبخند می زند. لبخند تمساح، خطرناک ترین لبخند است. این لبخند، علامت دوستی نیست. لبخند تمساح به سبب نوع آرواره پایینی آن است که در انتها به طرف بالا برگشته است. تمساح وقتی غذای خوشمزه ای پیدا می کند، دهانش را نیمه باز می کند و دندان های تیز و برآقش را نشان می دهد.

◆ خواندنی های کوتاه علمی

غیر طنز

فضای نوشته: ..

دو) پگی کوچولو گفت: «امروز نمی توانم به مدرسه بروم، سرخک و اُریون گرفته ام. سر تا پایم پر از جوش و تاول شده. لوزه هایم اندازه دوتا سنگ یک کیلویی شده اند. تا حالا شانزده لکه آبله مرغان روی تنم شمرده ام. آهان این هم یکی. می شود هفده تا. پایم از بیخ قلم شده. سرفه می کنم. عطسه می کنم. نفس نفس می زنم و چه گلودردی دارم! باران که می آید، آپاندیسم درد می گیرد. زبانم هی دارد گنده و گنده تر می شود. آرنجم کج شده. ستون فقراتم خم برداشته. تبم به بالای ۱۸۰ درجه رسیده. توی گوشت یک سوراخ هم پیدا شده. ناخن هایم ریش ریش شده. قلبم...»

چی؟ چی گفتی؟

گفتی امروز مدرسه تعطیل است؟

خدا حافظ، من رفتم بازی!

◆ آقای باکلاه. آقای بی کلاه

طنز

فضای نوشته: ..

سه) تازگی‌ها یک نفر پیدا شده است که بعضی‌ها به او می‌گویند، «مَلّا نصرالدّین قرن بیست و یکم». بعضی‌ها شک کرده‌اند که نکنند این آدم، همان مَلّا نصرالدّین باشد و یک جورهایی سر از قبر برداشته، دارد توی عصر رایانه، جولان می‌دهد. هرچه باشد، هرکه باشد، فرقی نمی‌کند. شما چند تا از ماجراهای مَلّا نصرالدّین قرن بیست و یکم را گوش بدهید، ببینم نظر شما چیست:

✽ مَلّا نصرالدّین جدید، یک حلقه نامزدی پیدا کرد و به فکر ازدواج افتاد. از او پرسیدند: با کی می‌خواهی ازدواج کنی؟ جواب داد: با هر کسی که انگشتش به این حلقه بخورد. ...

♦ **از عصر شتر تا عصر موتور**

طنز

فضای نوشته:

چهار) حسین همین‌طور ایستاده بود و به هم‌رزم و دوستش نگاه می‌کرد که آن طرف کوچه، در کمین نشسته بود. تانک عراقی غرّش کنان جلو آمد و به کنار آنها رسید. ناگهان، آن رزمنده که به نظر می‌رسید چهار پنج سالی از حسین بزرگ‌تر است، از کمینگاه خود بیرون جَست، چابک و سریع پرید روی تانک و با شکم روی سقف آن دراز کشید. سینه‌خیز جلو رفت و خود را به روزنه‌های دید تانک رساند. قوطی افشانه را از جیبش بیرون آورد، با تمام قدرت دکمه آن را فشرد و با لایه‌های غلیظی از رنگ قرمز، جلو دید تانک را پوشاند و مقداری از رنگ را هم از راه همان روزنه‌ها، به سر و صورت خدمه تانک پاشید.

حسین، هنوز داشت با تعجب به حرکات آن هم‌رزمش نگاه می‌کرد که دید، تانک از حرکت ایستاد و چند لحظه بعد دو نفر عراقی با سر و صورت قرمز از داخل تانک بیرون آمدند...

♦ **خواب خون**

غیر طنز

فضای نوشته:

◆◆ از میان موضوع‌های زیر، یکی را برگزینید؛ یک بار با فضای «غیر طنز» و بار دیگر با فضای «طنز» درباره آن بتویسید.

- ◆ تلفن همراه ◆ ریات پیشخدمت ◆ درد دل یک موش آزمایشگاهی ◆ ماهی، در حوض قالی
- ◆ سایه آدم ◆ انتقال خون ◆ کمک به همسایه‌ها ◆ ایستادن توی صف

موضوع: (غیر طنز)

متن تولید شده دانش آموز

موضوع: (طنز)

متن تولید شده دانش آموز

♦♦♦ به نوشته دوستانتان با دقت گوش دهید و آن را برپایه معیارهای زیر، ارزیابی کنید.
نتیجه ارزیابی خود را بنویسید.

سنگه‌های ارزیابی:

- ♦ داشتن پیش‌نویس؛
- ♦ داشتن پاک‌نویس (رعایت علائم نگارشی، املاي صحیح واژگان، درست‌نویسی، خط‌خوش)؛
- ♦ انتخاب و به‌کارگیری مناسب فضای طنز و غیر طنز؛
- ♦ رعایت طبقه بندی ذهن و نوشته (آغاز، میانه و پایان)؛
- ♦ بهره‌گیری مناسب از شیوه‌های پرورش فکر؛
- ♦ شیوه خواندن.

نتیجه بررسی و داوری

نتیجه من داوری شده، توسط دانش آموز



- ♦ من، حتماً به آوای دلم گوش می‌دهم.
- ♦ من، قول می‌دهم، احتمالاً به آوای دلم گوش دهم.

ردیف دوم، نادرست است؛ زیرا در اول این جمله، با تأکید، سخنی گفته شده؛ سپس کلمه «احتمالاً» آمده است که بیانگر تردید است. یعنی قسمت دوم جمله، با بخش اول، هماهنگی ندارد. البته گاهی نویسنده، برای ایجاد طنز، آگاهانه این گونه می‌نویسد. در نوشته رسمی زبان معیار و غیر طنز، از چنین کاربردها باید پرهیز کرد.

جمله‌های زیر را ویرایش کنید:

- ♦ یقیناً با شما ممکن است به ورزشگاه بیایم.

ممکن است با شما به ورزشگاه بیایم.

- ♦ مطمئن هستم این هفته، شاید خبر خوبی به شما برسد.

این هفته شاید خبر خوبی به شما برسد.

نکته



تصویر نویسی، نوشتن دربارهٔ اجزا و عناصر دیداری در تصویر است. لازمهٔ این کار، دقت در تصویر، بررسی، خوانش و درک اجزای تصویر است. در حقیقت هر تصویر می تواند بهانه ای برای نوشتن باشد. آن چه در تصویر نویسی اهمیت دارد، چگونگی بیان و درک و تفسیر تصویر و پرورش موضوع است.

♦ درون یک فضاپیما را که روی کره ماه، فرود آمده، تصوّر کنید
و تصویر ذهنی خود را بنویسید.

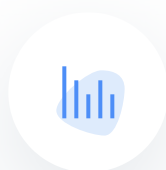
متن تولید شده دانش آموز

آرامش و شادکامی بهره شما باد!



اپلیکیشن درسی همیار

برنامه رایگان درسی همیار



تمام پایه ها

جواب کتاب ، تدریس و نمونه سوال



همیشه رایگان

برنامه همیار کاملا رایگان میباشد